

# اعترافات دانش

دکتر محمود فتوحی رودمجنی

عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی

## ۵- نقل علم یا نقد علم

قرنی که بر ما می‌گذرد قرن پیدایی نظریه انتقادی است. نظریه انتقادی در برابر نظریه سنتی که برنامه‌اش فقط فهم و توضیح جهان واقع است، پدیدار شد. هدف نظریه انتقادی نه فهم و تبیین جهان واقع بلکه سنجش و تغییر آن است و می‌کوشد تا جهان اجتماعی انسان را به مثابه امری تغییرپذیر در نظر بگیرد. از این رو است که نظریه سنتی با توصیف و توضیح امور واقع چیزی جز «دانش انباشته» به ارمغان نمی‌آورد. نظریه انتقادی می‌پرسد «واقعیت ناب چیست؟» آیا هر آنچه در قلمرو علم اتفاق می‌افتد، واقعیت ناب است؟ آیا افزایش دانش از هر لون ما را به سعادت می‌رساند؟ آیا ممکن نیست دانش انباشته‌ای که ما از توصیف و توضیح جهان خویش فراهم کرده‌ایم، بالاخره عقلانیت ما را به بردگی بگیرد؟

دانشگاه ما سرمست تولید علم و انباشت دانش است. در این مسیر رقابت‌های سهمگین به راه افتاده است. دست به دست شدن دانش و نقل و انتقال آن از این زبان به آن زبان و از آن کتاب به این کتاب رسم رایج ما شده است. فرایند انتقال و دست به دست کردن دانش، جای فرهنگ انتقاد را گرفته است. ترجمه و تألیف رایج در گفتمان دانشگاهی مبتنی بر نقل و استناد است. ناقلان علم و مترجمان، کاروان سالاران علم شده‌اند.

ما برای استنادسازی و نقل قول‌های معتبر، بیش از خلاقیت ارزش قایلیم. تسلط منبع، رکن اصلی بلاغت تحقیق ماست. در حالی که مقالات پر از نقل قول و ارجاع و دارای فهرست کتاب‌شناسی بلند در صدر می‌نشینند، نظریه‌های تازه و دیدگاه‌های خلاقه شخصی پس‌رانده می‌شوند و به سختی در رسانه‌های دانشگاهی جایی برای انتشار پیدا می‌کنند. تکیه مدام بر ارجاعات و ارجاع به منابع اصیل، وجه مسلط و روش غالب پژوهش دانشگاهی ما شده است. اعتبار نوشتار دانشگاهی به

کثرت نقل قول‌هاست. بسا که بسیاری نقل قول، نظرگاه پژوهشگر را به حاشیه می‌راند و دیدگاهش را به سایه می‌برد. در بسیاری مقاله‌های علمی هیچ سخنی از خود صاحب مقاله نمی‌توان یافت. این وضعیت را باید فرایند انتقالی دانش نامید، نه فرهنگ انتقادی. نگرش انتقادی در سطره فرهنگ نقل متوقف می‌شود. ارزش انتقال بیش از ارزش انتقاد است. و پژوهشگر دانشگاهی در این شرایط نقاد و ارزیاب دانش ناب نیست بلکه ناقل و حامل دانش است. آنگاه که حمل و نقل دانش، ارزش ناب باشد، شعار «تولید دانش» خیال پختن است و حتی اگر تولید دانش تحقق یابد هنوز راهی دراز تا بازساخت دانش ناب در پیش خواهیم داشت. تولید دانش بدون سنجش و ارزیابی آن ممکن است ما را در شرایطی قرار دهد که در هزارتوی انباشته از دانش سردرگم شویم. آنگاه نظریه انتقادی ما را از شرایطی که خود ساخته‌ایم و ممکن است به بردگی آن درآییم می‌رهاند.

در حالی که فرهنگ‌های پیشرو نگرش انتقادی را توسعه می‌دهند و با توسل به این نگرش وضعیت خود را هر لحظه مورد بازنگری قرار می‌دهند، اما فرهنگ حاکم بر دانشگاه ما همچنان فرهنگ نقل و انباشت دانش است.

## ۶- شبه علم و شبه پژوهش

در فلسفه علم، «شبه علم» به آزمایش‌ها، نظریه‌ها، و یا باورهایی گفته می‌شود که ادعای «علم بودن» دارند ولی با روش‌های علمی به اثبات نرسیده‌اند. فرضیات انرژی‌درمانی، طالع‌بینی و بشقاب پرنده از این نوع هستند. روبرت پارک برای شبه علم مشخصات هفتگانه‌ای تعریف کرده است.<sup>۲</sup> اما مراد

۱. pseudoscience: علم دروغین؛ voodoo science: علم افسون؛ bogus science:

علم ساختگی

2. Park, R.L. (2003, January 31). "The seven warning signs of bogus science". Chronicle of Higher Education, 49(21), B 20.

Parker, K. (2009, October 4).

# گاهی



من از شبه علم در این نوشتار، جریان تولید علم در دانشگاه‌های ما و به‌ویژه در علوم انسانی است که تشبیه به علم می‌جوید، اما علمی بودنش مظنون و مشکوک است.

«شبه علم» در کار ما نوشته‌هایی است که از نظر شکل و ساختار، بسیاری از ویژگی‌های ساختاری پژوهش علمی را دارد، اما مدعیات آن را نه می‌توان اثبات کرد و نه رد. در این شبه‌پژوهش‌ها آنچه برای ساخت ظاهری و شکل یک پژوهش علمی ضروری است دیده می‌شود؛ مثلاً ساختمان فیزیکی مقاله یا پایان‌نامه استاندارد است، زبان مشحون از ویژه‌واژگان تخصصی است، نام یک نظریه بر تارک مقاله می‌درخشد، استفاده از روش‌های آماری و کمی، نظام ارجاع و استنادسازی هم از عناصر ساختاری مقالات ماست. اما در فرایند «شبه‌علم» این عناصر در حکم ترفندهایی اقماعی است تا پژوهش را اصیل وانمود کند. این عناصر به ظاهر پژوهش را مطابق با معیارهای علمی نشان می‌دهد، اما هر کدام مغلطه‌ای است برای پوشاندن تهیدستی پژوهش. برخی از مغلطه‌هایی که این روزها در شبه‌پژوهش‌های علوم انسانی ما مشهود است از این قرارند: مغلطه ژانر؛ مراد از «ژانر»، شکل و قالب نوشتار است. مقاله پژوهشی، پوستر همایش، طرح پژوهشی، پایان‌نامه هر کدام یک ژانر علمی است که عناصر شکل و ساختاری ویژه خویش را دارند. جریان «شبه‌علم» شکل نوشتار را با چارچوب‌های نظام‌مند شکلی می‌آراید. ساختار مقاله، شکل مجلات و موازین نمایه‌سازی و آمارها و شکل‌ها گرچه کاملاً مطابق شیوه‌رایج در مجلات علوم طبیعی است، اما در محدوده مهندسی ساختار نوشتار فرو می‌ماند. آراستن شکل، نگاهها را از پیام و محتوا به جانب صورت منحرف می‌کند. ساختار و شکل ظاهری نوشتار، روشمند است، چنانکه خواننده آن را یک نوشتار علمی می‌پندارد. آراستن ژانر، خود مغلطه‌ای است برای اخفای شبه‌گزاره‌هایی که در متن نوشتار به جای محتوای اصیل و ابداعی نشسته‌اند.

دانشگاه ما سرمست  
تولید علم و انباشت  
دانش است. در این  
مسیر رقابت‌های  
سه‌مگین به راه افتاده  
است. دست به دست  
شدن دانش و نقل و  
انتقال آن از این زبان  
به آن زبان و از آن کتاب  
به این کتاب رسم  
رایج ما شده است.  
فرایند انتقال و دست  
به دست کردن دانش،  
جای فرهنگ انتقاد را  
گرفته است.

مغلطه زبان علم: کثرت مُصطلحات تخصصی، ظاهر متن را چنان  
آراسته که گمان می‌بریم با «سخن تخصصی» روبه‌رو هستیم.  
نوشتار سرشار از واژگان تخصصی است، حال آنکه زبان عمومی  
تحقیق، گنگ و نارسا و ترجمه‌زده است. متن آکنده از خطاهای  
لغوی، دستوری و بی‌نظمی اندیشگانی است. نارسایی واژگانی  
و نحوی مانع روان شدن اندیشه در جمله‌ها شده است. عناصر  
تخصصی زبان چنان مزوّرانه و ترفندآمیز به‌کار گرفته شده که  
گاه اهل فن را نیز می‌فریبید. اگر نیک بنگریم گزاره‌های اصلی  
متن، مبهم و استدلال‌ها فاسد است.

مغلطه نظریه: مقالات شبه‌پژوهشی معمولاً با معرفی یک نظریه  
به‌عنوان «چارچوب نظری تحقیق» شروع می‌شوند و مدعی‌اند  
که موضوع را براساس یک نظریه بررسی‌ده‌اند، اما در مقاله عملاً  
نظریه رسوب نکرده است. نظریه با موضوع همسو و هماهنگ  
نیست. یک خوانش سطحی، مکانیکی و مدرسی از نظریه  
صورت می‌گیرد و مغلطه آشکار آنجا روی می‌نماید که نویسنده  
وانمود می‌کند واقعیات انسانی و اجتماعی را براساس نظریه‌ها  
و رویکردهای جدید تحلیل کرده است. در این روش، نتایج  
حاصله از دهها مقاله معمولاً یک چیز است. گاه دهها مقاله  
براساس یک نگره نوشته می‌شود که موضوع متغیر است، اما  
نتایج واحد.

مغلطه آماری: این مغالطه که در قلمروهای سیاسی، اجتماعی و  
اقتصادی بسیار رایج است و از شیوه‌های متداول تبلیغاتی است،  
در مقالات پژوهشی هم رسوخ کرده است. برخی پژوهش‌های  
علوم انسانی به‌طور افراطی به روش‌های کمی و دقایق آماری  
و ارقام و اعشار متکی هستند. حال آنکه اعتبار اولیه داده‌ها و  
اطمینان از شیوه استحصال آنها مشکوک است. این نوعی  
«مغلطه روش» است؛ چرا که پژوهشگر از رتوریک روش در علوم  
پایه به طرز افراطی بهره می‌گیرد تا «وانمود کند» که تحقیقش  
اثباتی و عینیت‌گراست. سیل مقالات علوم انسانی با روش‌های  
آماری که نتایج و اندازه‌گیری‌های آنها را نه می‌توان ثابت کرد  
و نه رد، از این نوع است. مغالطه با این روش، ناشی از این  
پیش‌فرض است که مسائل انسانی را می‌توان با سنجه‌های  
علوم دقیقه اندازه‌گیری کرد. از این‌رو با ترفندهای آماری سعی  
می‌کنند که پیام نه چندان تازه و حتی دریافت‌های عام و  
غیرعلمی را به اعداد ریاضی مستظهر گردانند.

مغلطه ارجاع: با کثرت ارجاعات و انبوهی منابع پژوهش چنین  
وانمود می‌کنند که پژوهشگر بر منابع موضوع اشراف دارد. این  
ترفند با هدف اصیل‌نمایی پژوهش و اعتباربخشی به آن صورت

می‌گیرد. اتکای به مرجعیت منابع بدون داشتن دیدگاه و نظر  
تازه، نوعی دانانمایی و دانشمندنمایی به شمار می‌رود. حال  
آنکه بسیاری نقل‌ها و ارجاع به سخن دیگران، دیدگاه شخصی  
پژوهشگر را به حاشیه می‌رانند.

این ترفندها از نوع مغالطه‌های ساختاری در منطق است.  
درستی یک استدلال قیاسی مقدماتاً به شکل و ساختار آن  
بستگی دارد. وقتی ساختمان مقاله را مقیاس یک پژوهش  
درست بدانیم، دچار مغلطه ساختاری شده‌ایم. این مغالطه‌ها  
در نگاه اول بر اهل تخصص آشکار می‌شود. شناسای موضوع با  
نگاهی به محتوای کیفی پژوهش ترفندها را درمی‌یابد.

اموری از قبیل «ژانر، نظریه، زبان علم، آمار و ارجاع» همه  
از سازه‌های اصلی گفتمان علمی‌اند، اما در جنبش تولید علم  
دانشگاهی ما به شگردهای اساسی برای تزریق و تمویه و  
آب‌کاری پژوهش‌های بی‌مایه و نوشته‌های خام‌دستانه و  
مبتدیان به بدل شده‌اند. لازم است به استاندهای علمی تکیه کنیم تا  
با آن گزاره علمی از گزاره «شبه علمی» و رفتار علمی را از رفتار شبه علمی  
کاملاً بازشناسیم. در حال حاضر آنچه در نهضت کمی‌گرایی تولید علم به  
رخ کشیده، می‌شود شبه علم است نه علم.

## ۷- گفتمان‌های علمی در زندان دیوان سالاری علم

بیباید اعتراف کنیم که در دانشگاه ما رویکردهای دیوانسالارانه  
به علم، بسی نیرومندتر از گفتمان‌های علمی است. برای ایضاح  
مطلب بایسته است دو مفهوم «سازمان علمی» و «گفتمان  
علمی»<sup>۱</sup> را از هم جدا کنیم.

مراد از سازمان علمی، رویکرد سازمانی به علم است. این  
رویکرد، دانشگاه را چونان سازمانی می‌انگارد که هدف آن  
تعیین سلسله‌مراتب علم و تدرّج فن‌سالارانه دانش است. در  
این نگرش سلسله‌مراتب و ارزش‌های سازمانی را تشکیلات،  
قواعد و فن‌سالاری سازمانی تعیین می‌کند. علمی که سازمان،  
تعیین‌کننده آن است سنجه‌هایش را از اوصاف عرضی علم و  
عالم و معلوم می‌گیرد تا براساس آنها مراتب، مدارج، نشان‌ها،  
و ممیزه‌هایی برای تشکیلات سازمانی بسازد و با آن علم و عالم  
و معلوم رارده‌بندی و رتبه‌گذاری کند؛ به تبع این نگاه، سازمان  
ناگزیر است برای صورت و کمیت، اهمیت بیشتری قایل شود  
تا کیفیت. کیفیات حقایق علمی در این رویکرد هدف غایی  
نیست. سازمان علمی، قدرت خود را از ساختار تشکیلاتی و

۱. می‌توان از اصطلاحات «اجتماع علمی» و «نهاد علم» هم استفاده کرد که در برابر  
علم سازمانی یا سازمان علمی قرار می‌گیرد. در علم سازمانی، علم تعلق به سازمان دارد.



اکنون در دانشگاه‌های  
ما گفتمان علمی و  
اجتماع اهل علم  
به ندرت شکل  
می‌گیرد، اما در عوض  
سازمان علمی  
بیش از اندازه فربه و  
قدرتمند شده است.  
سازمان علمی اصولاً  
صورت‌گرا، کمیت‌محور،  
قاعده‌تراش و  
محافظه‌کار است، اما  
گفتمان علم محتواگرا،  
کیفیت‌محور و خلاق  
است و از تجربه امر تازه  
و نو پروایی ندارد.

دکتری، امتحان جامع، رساله دکتری، مقاله، کتاب، برنامه آموزشی، گروه آموزشی ما، مجله تخصصی، همایش علمی، انجمن علمی و حتی استخدام و ارتقای ما به دانشیاری و استادی، چقدر بر اساس ارزش‌های درون‌زای گفتمان علم سازمان‌یافته و چقدر تابع ارزش‌های تشکیلاتی و علم سازمانی و قواعد بروکراتیک مدرسی است؟ پژوهش‌های ما چقدر در خدمت سازمان علمی و به دستور سازمان متبوع است و چقدر به گفتمان علمی (دانش تخصصی) خدمت می‌کند؟  
در نظام دانشگاهی هر یک از اینها ارزش و مقام خود را دارد و باید مراقب بود که قلمرو پژوهش که بنیاد بر نوآوری و نوجویی است، گرفتار قواعد دست و پاگیر دیوان‌سالاری سازمانی نشود.

#### ۸- ما مستعمره‌های علمی امپراتوری زبان انگلو - امریکی هستیم.

باید به زبان انگلیسی و فقط انگلیسی نوشت تا به درجات بالای علمی رسید. این روزها این «دریایست» برای تعامل با جهان علم و علم جهانی انکارناپذیر است. ختمیتی ناگزیر پیش روی ما نهاده شده است.

در پایگاه‌های علمی ISI و Scopus و نمایه‌سازهای Q1، Q2، Q3 عمده‌تأ فرآورده‌های علمی به زبان انگلیسی اعتبار و شاخص تأثیر می‌گیرند. اگر به زبان چینی که پرگویش‌ورترین زبان جهان است مقاله بنویسیم و یا به فرانسوی که به شیوایی و ادبی بودن شهره است یا به آلمانی که قابلیت وصف‌ناپذیری برای فلسفیدن دارد و یا به زبان‌های روسی، عربی و اسپانیول بنویسیم، در نمایه‌های برتر علمی نه مخاطبی خواهیم یافت و نه شاخص تأثیری؛ نه دانشگاهمان رتبه‌ای می‌گیرد و نه استادمان مرتبه‌ای.

در چنین شرایطی، «جهانی شدن» عملاً یعنی «انگلیسی شدن». جهانی شدن به معنی مزبور، در میان نخبگان دانشگاهی چنان عادی شده که نه تنها هراسی از زوال زبان‌های ملی و مادری ندارند، بلکه برخی بر این باورند که زبان بومی مانع رشد علمی و توسعه فرهنگی است. زیرا به گمان آنها سرعت انتقال علم به دهکده جهانی، زبان واحد می‌خواهد. البته این زبان واحد با شتاب در حال فراگیر شدن است. همگان از دولت گرفته تا نخبگان و دانشگاه‌های ما مجدانه از آن زبان جهانی حمایت می‌کنند.

مطابق این روند تا چند سالی دیگر نخبگان ما ناچارند

مدیریتی می‌گیرد.

در سوبیه مقابل «گفتمان علمی»، هویت خود را از سرشت علم می‌سازد و با کیفیات حقایق علم پیوند دارد. گفتمان حاصل اجتماع علمی برای کشف، تبیین و بسط حقایق است. بنابراین سنجه آن، ارزش‌های درونی علم است که عبارت است از کشف، ابداع، اصالت، خردمداری، ابتنای بر خرد جمعی، افناع‌گری و مانند آن. هر یک از این اوصاف علم، از غایات عقل و خرد هستند و خود غایت ذاتی و آرمان ذهن آدمی هستند. پس ارزش‌های گفتمان علمی درون‌زاست. گفتمان علمی یا اجتماع علمی، اقتدار و مرجعیت خود را از ارزش‌های ذاتی علم می‌گیرد. علم ذاتاً متکی بر گفتمان علمی یا اجتماع علمی است و سازمان علمی متکی بر علم. سازمانی شدن علم بسا که مخل اجتماع علمی باشد. اکنون در دانشگاه‌های ما گفتمان علمی و اجتماع اهل علم به ندرت شکل می‌گیرد، اما در عوض سازمان علمی بیش از اندازه فربه و قدرتمند شده است. سازمان علمی اصولاً صورت‌گرا، کمیت‌محور، قاعده‌تراش و محافظه‌کار است، اما گفتمان علم محتواگرا، کیفیت‌محور و خلاق است و از تجربه امر تازه و نو پروایی ندارد.

علم به مثابه يك نهاد / گفتمان، نظام ارزشی ویژه و ذاتی دارد. ارزش‌های گفتمان علمی فارغ از ارزش‌های سازمانی علم است. بی‌غرضی، رایگان‌بخشی، نگرش نقادانه و واسنجی پیوسته، جهان‌روایی<sup>۱</sup>، مشارکت‌گرایی<sup>۲</sup> و شک سازمان‌یافته، از ارزش‌های ذاتی کنش‌های علمی است. صفت علم همه مبتنی بر دانایی و کاوشگری و آفرینش است و این خصایل را انگیزه‌ای جز فیضان و خودشکوفایی نیست.

سازمان علمی و دیوان‌سالاری علمی، عالم را چونان کارگر می‌بیند و خود را کارفرما. ارزش‌هایش را بر نظام پاداش‌دهی بنا می‌کند. نگاه دیوان‌سالارانه و سازمانی به علم مبتنی بر سودانگاری و سوداگری است؛ علم و عالم را با راتبه و مقرری رده‌بندی می‌کند. حال آنکه عالم واقعی از صفت علم و کشف و شهود سرمست است و از تجربه‌های ذهنی و اندریافت‌های درونی لذت می‌برد. او با هر کشفی شاهد مطلوب را در آغوش می‌گیرد.

تفکیک گفتمان علمی از سازمان علمی، بسیار راهگشاست. حالا می‌توانیم پرونده علمی شخصی و سازمان علمی خود را بسنجیم. حالا جای این پرسش است که پذیرش دانشجوی

1. universalism

2. Communism



زبان شکل می‌گیرد و این زبان، «ابزار سلطه» و «سلطه مسلط» می‌شود که البته شده است. در آن صورت دانشگاه ما، مستعمره زبان مسلط شده است و دانش که در تعبیر میشل فوکو، منبع قدرت در تمدن جدید است فقط در درون زبان استعماری تولید می‌شود و در همان زبان نشر می‌یابد. منبع قدرت یعنی دانش در اختیار یک جامعه زبانی قرار دارد. آنگاه آن ملت که زبانش، زبان علم شده مقتدرترین و ثروتمندترین ملل است و آن جامعه زبانی با قدرت متمرکز بر علم و رسانه جهان را بیشتر زیر سلطه می‌کشد.

اکنون جهان سوم و بلکه تمام جهان در پرتو شعار علم نافع برای جهانیان با پدیده تازه‌ای به نام «استعمار زبانی» روبه‌رو است. زبان مسلط، استعمارگر است و گروه‌های تخصصی نخبگان مستعمره‌ها. زبان مسلط لشکر واژه‌هایش را به درون ذهن نخبگان ملل دیگر گسیل داشته است. نخبگان را به تصرف زبان مسلط درآورده و از ذهن آنها به نام پیشرفت بشر و رشد علم بهره‌کشی می‌کند. در سایه این نبرد زبانی، زبان مسلط روز به روز غنی‌تر، گسترده‌تر و فربه‌تر می‌شود زیرا از سراسر جهان کشف‌های تازه را در آن سرازیر می‌کنند؛ افق‌های جدید در آن طراحی می‌شود تا آنجا که آن زبان به یگانه ظرف دانش و اندیشه بدل شود. اما در آن سو زبان بومی مستعمره‌ها در سطح روابط ساده و اولیه اجتماعی فرو می‌ماند، محدود و محدود می‌شود و بسا که ناگزیر از زبان سلطه، به سرعت وام

همه به زبان انگلیسی بخوانند، بیندیشند، بگویند و بنویسند تا سخنشان را جهان علم بشنود و در رقابت سنگین علمی در نمایه‌های برتر جهانی به حساب آیند. در آینده نه چندان دور پیوند طبقه نخبه از بدنه جامعه و توده مردم گسسته می‌شود. در چنان شرایطی میان نخبگان و توده ملت، انقطاع زبانی، علمی و فرهنگی رخ می‌نماید. و باز می‌گردیم به شرایط اروپای تحت سیطره کلیسا در قرون وسطی. آن زمان لاتین، زبان علم بود. اهل علم به لاتین می‌اندیشیدند و می‌نوشتند. مردم عادی به زبان‌های بومی خود (فرانک، انگلوساکسونی، ژرمنی، اسپانیول، پرتغالی و رومیایی) سخن می‌گفتند. توده را خبری از دنیای علم و دانش نبود و شکاف آگاهی میان اهل علم با مردم بسیار. بخشی از مدنیت جهان بعد از رنسانس، رهاورد کاسته شدن فاصله میان نخبگان و توده جامعه بوده است که از آن به نرخ باسوادی جامعه و مدنیت تعبیر می‌کنیم. اما گویی تلاش می‌کنیم تا بار دیگر به شرایط پیش از رنسانس باز گردیم.

گزاره‌های مشهوری از فیلسوفان معاصر شنیده‌ایم که می‌گویند: «زبان، خانه هستی است» یا «زبان ابزار سلطه است»، «زبان، حقایق زندگی را بر می‌سازد». حال وقتی زبان نخبگان جهان، زبان انگلو-امریکی باشد، آنگاه خانه هستی نخبگان خاور دور و نزدیک و آفریقا و اروپا در زبان و فرهنگ انگلو-امریکی بر ساخته می‌شود. اندیشه‌های نو و حقایق تازه در این

**اکنون جهان سوم و بلکه تمام جهان در پرتو شعار علم نافع برای جهانیان با پدیده تازه‌ای به نام «استعمار زبانی» روبه‌رو است. زبان مسلط، استعمارگر است و گروه‌های تخصصی نخبگان مستعمره‌ها. زبان مسلط لشکر واژه‌هایش را به درون ذهن نخبگان ملل دیگر گسیل داشته است.**



زبان انگلیسی را در تولید ثروت از رهگذر فروش مقالات علمی بنویسم. جالب آنکه این مقالات به خود ما که گاه تولیدکنندهٔ آنیم فروخته می‌شود. زبان انگلیسی از رهگذر استعمار زبانی، امپراتوری یا امپریالیسم زبانی تازه‌ای را شکل داده است. این امپراتوری یک گام از پروژهٔ استخراج منابع زیرزمینی مستعمرات و روش‌های سنتی خرید نفت خام از کشورهای

اکنون این امپراتوری زبانی است که تعیین می‌کند کدام نگرش‌ها به انگاره تبدیل شود، چه نوع علمی تولید شود، چگونه تولید شود، چگونه توزیع شود؛ به چه زبانی توزیع و منتشر شود؟ چه کسانی عالم‌ترند؟ و کدام مراجع معتبرتر؟ و در این میان، دانش‌های بومی و علوم منطقه‌ای و مسائل محلی در پایگاه‌های بین‌المللی اطلاعات علمی شأنی نمی‌یابند چرا که «مخاطب جهانی» ندارند. از دیدگاه علم جهانی، مسائل بومی و محلی نه تنها کمکی به جهانی‌شدن نمی‌کنند، بلکه ممکن است مانع آن نیز باشند.

خلاصه آنکه شتاب دانشگاه‌های ما برای انتشار علم نافع برای جهان و غفلت از زبان بومی ما را به مستعمره‌های امپراتوری زبان انگلیسی بدل ساخته است. همه کارگران تمدن پیشرو هستیم، تمدنی که پشتش فرهنگ و ارزش‌ها و ساختار اجتماعی یک جامعهٔ زبان ایستاده است یعنی تمدن انگلو-امریکی.

بگذریم از اینکه در رشته‌های علوم انسانی بسیاری از پژوهش‌های ملی که کاربردی ملی دارند، برای حضور در رقابت‌های علمی و عرضه به نمایه‌های برتر به زبان انگلیسی منتشر می‌شوند.

سعدی چه نیک حال ما را نظم فرموده است:

شد غلامی که آب جوی آرد  
آب جوی آمد و غلام بُرد

می‌گیرد و وام می‌گیرد تا در آن حل شود. در فرایند رقابت‌های علمی، مرگ تدریجی زبان‌های غیر انگلو-امریکی شتاب می‌گیرد تا درنهایت به مرگ هویت، مرگ ملیت، مرگ فرهنگ، مرگ تاریخ ملت‌ها و مرگ تمایزها و تفاوت‌ها بینجامد و دهکدهٔ جهانی به فرهنگ و زبان واحدی برسد.

مجال نیست تا توفیق زبان انگلیسی را در تولید ثروت از رهگذر فروش مقالات علمی بنویسم. جالب آنکه این مقالات به خود ما که گاه تولیدکنندهٔ آنیم فروخته می‌شود. زبان انگلیسی از رهگذر استعمار زبانی، امپراتوری یا امپریالیسم زبانی<sup>۱</sup> تازه‌ای را شکل داده است. این امپراتوری یک گام از پروژهٔ استخراج منابع زیرزمینی مستعمرات و روش‌های سنتی خرید نفت خام از کشورهای نفتی فراتر رفته است. دیگر نفت خام نمی‌خرد تا به مواد صنعتی بدل کند و با قیمت بالاتر به خود تولیدکننده بفروشد؛ بلکه این بار علمی که با تلاش نخبگان ملل غیر انگلیسی و با سرمایهٔ آنها در کشورشان تولید شده دوباره به ملت‌های آنها فروخته می‌شود. اکنون ما مقاله‌هایی را می‌خریم که از رتبهٔ علمی بالاتری برخوردار می‌شوند؛ آن مقالات را هر کس در هر جای دنیا نوشته باشد به «زبان انگلیسی» منتشر شده است و در پایگاه‌های نمایه‌سازی، شاخص تأثیر به دست آورده و داغ شده است.

1. Linguistic imperialism, or language imperialism, refers to "the transfer of a dominant language to other people".